

# اپوزیسیون و جعل تاریخ معاصر

محمد سهیمی

مقدمه

در طول چند ماه گذشته نگارنده چندین مقاله در مورد مسائل مختلف، از قبیل برنامه هسته‌ای ایران، نقد مواضع سیاسی چند تن از فعالان سیاسی، و تاریخچه روابط برخی از گروه‌های کرد و بلوچ با دولت‌های خارجی منتشر کرده است. تمامی این مقالات دارای ده‌ها مرجع و منبع معتبر بودند. دلیل آن ساده است. نگارنده یک شخص آکادمیک است، و تعداد بسیار زیادی مقالات علمی و چندین کتاب منتشر کرده است. مقالات علمی، اگر قرار بر انتشار آنها در مجلات معتبر علمی باشد، باید دارای مراجع معتبر باشند، وگرنه مورد قبول داوران نشریه قرار نخواهند گرفت. به همین دلیل، وجود اسناد موثق یک بخش مهم از مقاله تحقیقی و آموزش دانشگاهی هستند که نگارنده از استادان علمی خود در زمان تحصیل برای درجه دکتری خود آموخت. همین‌گونه نوشتن را نگارنده در مقالات سیاسی خود نیز بکار میبرد.

از طرف دیگر با گسترش اینترنت تعداد وبسایت‌های معتبر سیاسی هم بسیار افزایش یافته است. هر مقاله ای که به هر وبسایت معتبر سیاسی فرستاده شود، باید دارای منابع و مراجع معتبر باشند، وگرنه مورد قبول قرار نخواهد گرفت. نگارنده خود صدها مقاله سیاسی بزبان انگلیسی از سال ۱۹۹۴ منتشر کرده است [اگر چه نخستین مقاله سیاسی انگلیسی نگارنده در سال ۱۹۷۹ بود] و برای هر یک از آنها اصل مراجع معتبر داشتن را رعایت کرده است [لیست برخی از مقالات تا ماه مارس سال ۲۰۱۰ را در اینجا ببینید].

ولی با انتشار مقالات فارسی زبان خود در چند ماه گذشته نگارنده، در کمال شگفتی، یک نکته را آموخت: از نظر برخی از خوانندگان مستند نوشتن مهم نیست. حتی اگر مستندترین مقاله هم منتشر شود، ولی بر خلاف جزم‌های ایدئولوژیک و منافع شخصی و گروهی از پیش تعیین شده این دسته از هموطنان باشد، "پاداش" نگارنده بجز فحاشی، اتهامات بی اساس و شرم آور، و دروغ‌گویی چیز دیگری نخواهد بود. معتبرترین مراجع، اگر مورد پسند شخص نباشد، قابل قبول نیست. مستندترین تحلیل، اگر مورد پسند خواننده نباشد و دارای چند شعار بر ضد نظام ولایت فقیه نباشد، بلافاصله نگارنده را تبدیل به هوادار آن نظام خواهد کرد.

موضوع این مقاله بحث در مورد همین موضوع است. نگارنده سئوالاتی را مطرح می‌کند، و بعد پاسخ خود را نیز در معرض دید خوانندگان قرار میدهد.

آیا مخالفت با رژیم ولایت فقیه به معنی آن است که باید چشم خود را بر روی تمامی اشتباهات، و در بسیاری موارد جنایات، اپوزیسیون ببندیم و تاریخی جعل کنیم که وجود نداشته است؟

آیا مخالفت با رژیم ولایت فقیه به معنی آن است که باید منافع و مصالح ملی ایران را، بطور موقت هم که شده فراموش کنیم؟ بعنوان مثال، اگر از حقوق کشور خود در مورد برنامه هسته‌ای در چهار چوب قرار دادهای بین‌المللی دفاع کنیم، همصدا با آن رژیم شده ایم، و بنا بر این بهتر است که سکوت کنیم؟ بنا بر این

هرچه جمهوری اسلامی گفت و ادعا کرد، اپوزیسیون باید بلافاصله آنرا رد کند؟ اگر آقای خامنه ای به هر دلیلی از تلاش برای رشد علمی کشور دفاع کرد، اپوزیسیون باید رشد علمی را رد کند؟ اگر جمهوری اسلامی اعلام کرد که پیشرفته ترین هواپیمای بدون سرنشین آمریکا را به طریقی بر زمین نشانده، اپوزیسیون باید بلافاصله اعلام کند که دروغ است؟ پس چگونه هواپیمای بدون سرنشین بر زمین نشست و 19 هزار سانتریفیوژ تولید و نصب شد؟ چگونه مجلات معتبر علمی جهان اعلام میکنند که علم در ایران در بیست سال گذشته پیشرفت مهمی داشته است؟

آیا برای توجیه حقانیت مخالفت خود با رژیم ولایت فقیه لازم است که تمامی مخالفین با هر هدفی را "فرشته، دگر اندیش، دمکرات، و انسان والا" جلوه داده، و در عوض هر کسی که بنحوی در نظام کشور کار کرده یا می کند را "قاتل، خائن، وطن فروش،" و غیره اعلام کنیم؟ اگر اینطور است، آیا حاضریم این "اصل" را به رژیم شاه هم تعمیم دهیم؟ آیا مهندس میر حسین موسوی و آقایان مهدی کروبی، محمد خاتمی، مصطفی تاج زاده، ابوالفضل قدیانی، علی مطهری، بهزاد نبوی، و آیت الله حسینعلی منتظری، دکتر عبدالکریم و بسیاری دیگر قاتل و سرکوبگرند و با آقای خامنه ای و دار و دسته اش هیچ تفاوتی ندارند؟

آیا اگر دلیلی یا توجیهی برای کارهای اشتباه خود در گذشته داریم، همان دلیل یا توجیه نباید در مورد مخالفین ما هم قابل قبول باشند؟ به عنوان مثال، نگارنده [در مقاله‌ای در نقد یکی از آقایان](#) نوشته بود که ایشان چنان رفتار میکنند که گویی از روز اول فعالیت‌های سیاسی خود لیبرال و ضد جمهوری اسلامی بوده‌اند، در حالیکه اینطور نیست. پاسخ ایشان؟ "من در آن زمان - زمانیکه ایشان طرفدار سر سخت جمهوری اسلامی در ایران بودند و با انقلاب فرهنگی دور دانشگاه شیراز سیم های خادار کشیدند و... - جوان بی تجربه‌ای بودم." البته این توجیه قابل قبول است، ولی اشکال این جاست که این جناب شب و روز به آنهایی حمله می‌کند و به آنها اتهام بی اساس استفاده از "رانت" رژیم در گذشته در ایران را میزند که از خود ایشان هم جوانتر هستند، و بنا بر این اگر جوانی و بی تجربگی برای ایشان دلیل موجهی است، چرا برای آنها که مورد حمله این جناب قرار میگیرند نمی‌تواند باشد، صرف نظر از این موضوع که اصولاً اتهام ایشان بی اساس است؟ یا از عذر "جوانی" و "بی تجربگی" به سود خود نمی‌توان استفاده کرد، و یا استفاده از آن توسط مخالفین هم قابل قبول است.

چرا اسلام ستیزی و چپ ستیزی توسط هر کس با هر انگیزه‌ای باشد موجب هورا، دست زدن، و هلهله کشیدن میشود، ولی انتقاد از لیبرالیسم و ظلم اسرائیل به مردم فلسطین بلافاصله و همراه با انواع اتهامات رد میشود؟ چرا انتقاد از سیاست خارجی آمریکا و غرب در مورد خاور میانه و شمال افریقا آمریکا-ستیزی و غرب-ستیزی است، ولی دفاع از سیاست آمریکا و متحدان آن در مورد ایران، از تحریم‌های وحشتناک کمر شکن و غیر قانونی اقتصادی گرفته تا تهدید دائم به جنگ ایران-ستیزی نیست؟

این چه اپوزیسیون مدافع حقوق بشری است که [بیانیه جمعی صادر کرده](#) و اعلام می کند که باید با دولت های خارجی، که کشور را تهدید به حمله نظامی کرده و بر ضد مردم آن سخت‌ترین تحریم‌های اقتصادی را اعمال میکنند، "همسو" شد؟ این "همسویی" با دولت آمریکا شروع شده و به همسویی با دولت اسرائیل و دیکتاتوری مذهبی مرتجع عربستان سعودی رسیده است. در مقاله های قبلی نشان داده شد که اکثر گروه های اپوزیسیون در دهه اول انقلاب با صدام حسین همسو شدند، و مجاهدین با رژیم صدام حسین در یک جبهه علیه نظامیان کشور خود جنگیدند.

چرا مراجع و منابعی که مورد قبول کارشناسان و متخصصین هستند، مورد قبول برخی ایرانیان نیستند، فقط به این دلیل که نوشته یا سخن مستند این مراجع مورد پسند این بخش از ایرانیان نیست؟

چرا به محض اینکه با مقاله‌ای مخالفیم، به جای آنکه مخالفت خود را مستند و مستدل بیان کنیم، و یا حتی محترمانه فقط بگوییم "من این مقاله را قبول ندارم"، فوراً فحاشی کرده، و نویسنده را متهم به هر چیز بد زیر آسمان آبی می‌کنیم؟

برای اینگونه سوالات باید پاسخ یافت، وگرنه یک اشتباه تاریخی بزرگ را دوباره تکرار کرده ایم. در زمان انقلاب ۱۳۵۷ هم گفته شد که فقط باید از رژیم شاه انتقاد کرد، و هر گونه انتقاد و یا حتی کنجکاوای در مورد بقیه با واکنش شدید و بر چسب "ضد انقلاب" مواجه میشد. نتیجه آن شد که امروز میبینیم.

## تاریخ جعلی

از آغاز به قدرت رسیدن خود، رژیم ولایت فقیه مشغول جعل تاریخ ایران بوده است. یک نگاه اجمالی به کتاب‌های تاریخ دبیرستانی، بعنوان مثال، نشان میدهد که گویی تاریخ ایران از زمان هجوم اعراب به ایران آغاز شده است، و یا تاریخ معاصر ایران از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲. گویی زنده یاد دکتر محمد مصدق رهبر ملی ایران نبود. شیخ فضل‌الله نوری به سطح یک انقلابی دوران مشروطیت ارتقا یافته، تروریست‌های فداییان اسلام بعنوان قهرمانان آزادی معرفی میشوند و دیگران یا از تاریخ به کلی ناپدید شده‌اند، و یا ضد انقلاب بودند. البته از رژیم ولایت فقیه غیر از این انتظاری نباید داشت. ولی نکته مهم اینست که اپوزیسیون خارج از کشور قرار است، یا قرار بود، با رژیم تفاوت داشته باشد. اگر مرتجعین تاریخ ایران را در تهران جعل میکنند، وظیفه اپوزیسیون اینست که تاریخ را آنطور که اتفاق افتاده برای مردم، بخصوص نسل جوان توضیح داده و بنویسد. ولی آیا چنین کاری شده است، و یا اصولاً آن بخش از اپوزیسیون که تمامی رسانه‌های ارتباطی را در اختیار دارد به چنین اصلی معتقد است؟ نگارنده چنین تصویری ندارد.

بخشی از اپوزیسیون خارج از کشور معتقد است که فقط کسانی مخالف واقعی رژیم ولایت فقیه هستند که حاکمیت را سیاه مطلق و اپوزیسیون را سفید مطلق معرفی کنند، در حالیکه فقط ایدئولوژی‌ها و نظام‌های توتالیتر انسان‌ها و دنیا را بصورت سیاه و سفید مطلق می‌بینند. معتقدان به چنین تفکری اولاً تلاش میکنند که تاریخ را دوباره و آن چنان که آرزو دارند اتفاق افتاده باشد، جعل کنند، و ثانیاً ریشه فکری آنها با آن جمله معروف پرزیدنت جرج بوش پس از حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بخوبی توصیف میشود. در آن زمان آقای بوش به جهان اسلام اعلام کردند که، "[یا با ما هستید، و یا با تروریست‌ها](#)،" که یک ادعای بی اساس، سطحی، و جنگ طلبانه بود. ده‌ها میلیون نفر در سطح جهان بر ضد تصمیم آقای بوش و نخست وزیر بریتانیا آقای تونی بلیر دست به تظاهرات زدند، ولی چون مخالف جنگ بودند همدست تروریست‌ها بودند؟ چطور ممکن است؟

حال اگر نویسنده‌ای شهادت این‌را داشته باشد که چنین تفکری را رد کرده و یک حقیقت ساده، که طیف وسیعی از رنگها بین سیاه و سفید وجود دارند، را مطرح کند، بلافاصله متهم میشود که از رژیم در ایران حمایت مستقیم و یا غیر مستقیم می‌کند، و یا جنابیتی که در گذشته اتفاق افتاده را توجیه می‌کند. یک نکته مهم این است که اکثریت قریب به اتفاق این بخش از اپوزیسیون همان‌هایی هستند که طرفدار تحریم‌های کمر شکن اقتصادی، مداخله به اصطلاح بشر دوستانه، و حتی جنگ و تجزیه ایران هستند، یا اسلام‌ستیز هستند، و یا هر دو.

یک مثال ساده مساله را روشن می‌کند. اسناد موجود خود سازمان مجاهدین و رهبر آن مسعود رجوی، از جمله سخنرانی‌های او، [نشان میدهند که مجاهدین](#) حدود ۶۹ هزار تن از نظامیان ایران را در تجاوز صدام حسین به ایران کشته اند، به گفته رجوی در سال اول فاز نظامی مجاهدین در سال ۱۳۶۰، به غیر از رهبران جمهوری اسلامی، ۲ هزار تن از طرفداران رژیم را هم کشته اند. حالا ترورهای سال‌های بعد سازمان را هم به این ارقام اضافه کنید تا به رقم وحشتناکی برسید. در طول همان مدت رژیم حد اکثر حدود ۱۸،۰۰۰ را اعدام کرد، اگر چه نگارنده لیستی از نام قربانیان با بیشتر از حدود ۱۲،۰۰۰ نام ندیده است. از این تعداد حدود ۴۵۰۰ در اعدام‌های سال ۱۳۶۷ کشته شده‌اند، که البته یک جنایت بر ضد بشریت بود. حال اگر کسی به این ارقام مجاهدین اشاره کند، هوادار رژیم ولایت فقیه است؟

اگر کشتن این تعداد از نیروهای جمهوری اسلامی دروغ بوده، سازمان مجاهدین خلق باید رسماً اعلام کند که دروغ گفته است که ده‌ها هزار نفر را کشته است، بلکه فقط تعداد کمی را به قتل رسانده است. ولی در سازمانی که مسعودی رجوی را چون خداوند می‌پرستند، اذعان به دروغ گفتن رهبری به معنای نابودی سازمان خطاناپذیر است. اگر افرادی خود را پیرو شخصیت‌های بزرگی چون مهندس مهدی بازرگان، مهندس عزت‌الله سبحانی، دکتر علی شریعتی، شهید هدی صابر، و... قلمداد می‌کنند و ادعاهای رجوی و سازمان را دروغ یا غلو می‌پندارند، باید صادقانه و به طور علنی این امر را بازگو کرده و جاسوسی و خیانت‌های سازمان مجاهدین خلق در جنگ عراق علیه ایران را هم محکوم کنند. اگر از اینکار امتناع کنند فقط رانت خوار هستند، رانتی که آنها را به بزرگان ملی--مذهبی برای کسب اعتبار وصل می‌کند، ولی حاضر نیستند جنایتی که مسلماً آن بزرگان محکوم کرده‌اند را نیز محکوم کنند.

اگر کسی بر طبق اسناد معتبر یادآوری کند، که بعنوان مثال، سازمان پیکار در همان سال اول بعد از انقلاب طرفدار براه انداختن جنگ داخلی بود، طرفدار رژیم است؟ یا اگر کسی، مثل خود نگارنده، به حوادث بعد از انقلاب، از گنبد گرفته تا مه‌آباد و کردستان اشاره کند، که همگی حقایق تاریخی هستند، هوادار رژیم است؟ این چگونه فرهنگی است؟

اگر اعضای یک سازمان سیاسی اعتراف کردند که پس از خروج از ایران و مهاجرت به شوروی با کاگ ب همکاری داشته و اسنادی هم این واقعیت را تأیید کرد، آیا مورخ و محقق باید چشم بر این حقیقت ببندد چون بیانش به نفع جمهوری اسلامی است؟ کتاب "خانه دایی یوسف" [اتایک فتح الله زاده، خانه دایی یوسف]، وقایعی تکان دهنده از مهاجرت فداییان اکثریت به شوروی، نشر قطره، تهران، ۱۳۸۱، صفحات ۳۴۵ و ۳۴۶] یک نمونه است که به روابط سازمان با کاگ ب پرداخته است. خوانندگان گرامی میتوانند خود کتاب را مطالعه کرده و در باره آن قضاوت کنند، بخصوص نامه آقای فرخ نگهدار در باره معرفی آقای علی توسلی بعنوان رابط سازمان.

آقای فتح الله زاده خود از اعضای سازمان فداییان اکثریت بودند. کتاب ایشان ۱۱ سال پیش در ایران منتشر شد. به غیر از کتاب ایشان کتاب و مقالات دیگری هم در باره این موضوع منتشر شده است. حال اگر امثال نگارنده به آنچه که این کتاب مورد بحث قرار داده اشاره کنند تا همه خوانندگان از آنچه که در ۳۵ سال گذشته اتفاق افتاده پند بگیرند، کاری در راستای حمایت از رژیم ولایت فقیه انجام داده است؟ چرا؟ تاریخ را جعل کنیم، چرا که اگر راجع به تاریخ واقعی صحبت کنیم، از رژیم ولایت فقیه حمایت کرده ایم، و یا جنایت‌هایی که در ایران بدست رژیم اتفاق افتاده را توجیه کرده ایم؟ با چه منطقی این ادعا درست است؟

زمانیکه نگارنده [در یک مقاله قبلی](#) به انتقاد از مواضع و عملیات فداییان در یکی دو سال بعد از انقلاب، آنهم با استناد به اسناد خود فداییان و دیگر گروه‌های اپوزیسیون و نه قرائت رسمی جمهوری اسلامی، پرداخت، آقای نگهدار با این چنین سابقه‌ای مقاله نگارنده را "تهوع آور" خواند. [نگارنده پاسخ ایشان](#) را داد، ولی انتقاد مستند او "تهوع آور" است، یا کارنامه آقای نگهدار در دهه اول بعد از انقلاب؟

حال اجازه دهید دو نمونه برجسته از جعل تاریخ توسط دو چهره شناخته شده اپوزیسیون را در اینجا مرور کنیم.

## جعل تاریخ برای تطهیر غرب

آقای دکتر کاظم علمداری که در ابتدای انقلاب از هواداران چریک‌های فدایی خلق اقلیت بودند و اگر کسی به شوروی سابق و ژوزف استالین کوچکترین انتقادی داشت، یا ساواکی بود و یا نوکر امپریالیسم آمریکا، اینک آن چنان راست افراطی و طرفدار نئوکان‌ها شده که هر انتقادی از سیاست خارجی آمریکا را "آمریکاستیزی" مینامد. "دموکراسی" که ایشان به آن "اعتقاد" دارند از این نوع است. ایشان به همراه بسیاری به پرزیدنت اوپاما نامه نوشت و دخالت پیمان ناتو و آمریکا در لیبی را ستایش کرد. البته در حال حاضر آقای علمداری کوچکترین کلمه‌ای در مورد اوضاع لیبی بر زبان نمی‌آورد. پس از آن هم به فاصله کوتاهی در تلویزیون صدای آمریکا گفت که نوبت حمله به سوریه است، و بعد هم در مصاحبه‌ای [اعلام کردند](#) که مردم ایران باید برای شدیدترین تحریم‌های اقتصادی تاریخ هزینه بدهند تا آزاد شوند. ایشان تحریم‌کنندگان را "[مدافع حقوق مردم ایران](#)" اعلام کردند. البته در جنوب کالیفرنیا نزدیک آب‌های نیلگون اقیانوس آرام زندگی کردن و برای مردم در ایران برای تحمل شرایط وحشتناک اقتصادی، که یک دلیل مهم آن تحریم‌های اقتصادی غرب است، فتوای سکولار صادر کردن کار آسانی است. ایشان حذف آقای حسنی مبارک از ساختار قدرت در مصر، که به نظر ایشان به "دموکراسی" منتهی شد، را نوعی "مداخله بشر دوستانه" آمریکا نامیدند، ولی از کودتای مصر و بازگشت نظامیان به قدرت مطلق حمایت کردند.

در تازه‌ترین ابداع فکری، ایشان، ظاهراً برای توجیه چرخش در مواضع خود، با جعل تاریخ می‌نویسد:

["مناسبات سرمایه داری جهانی، امپریالیسم، استعمار، استعمارنو و ... همه زاده‌ی ذهن ما مردمان جهان پیرامونیست یا این مفاهیم را صرفاً طرفداران اردوگاه "سوسیالیسم واقعاً موجود" در فرهنگ جوامع ما رواج داده‌اند"](#).

اگر فردی فقط حتی اندکی با فرهنگ و تاریخ آمریکا آشنا باشد، می‌داند که لیبرال‌های آمریکایی (مارکسیست‌ها) صدها کتاب و مقاله درباره مناسبات سرمایه داری جهانی، امپریالیسم، استعمار، استعمارنو و... نوشته‌اند و اینها زاده ذهن ایرانی‌ها، جهان‌سومی‌ها و چپ‌ها نبوده است. این جعل تاریخ توسط آقای علمداری به سود امپریالیسم و استعمار است.

البته از کسی چون آقای علمداری که شنوهای افشا شده توسط آقای ادوارد اسنودن شجاع توسط ان.اس.ا. از همه جهان را با تشبیه به بازرسی بدنی در فرودگاه‌ها به اصطلاح توجیه می‌کند، این جعلیات بعید نیست. در حالیکه حتی روزنامه [نیو یورک تایمز](#) اخیراً افشاگری آقای اسنودن شجاع را "بزرگترین خدمت به کشور خود" و جهان نامید.

در جنگ استقلال آمریکا، آمریکائیان و پدران بنیانگذار آمریکا، با استعمار بریتانیا می‌جنگیدند. فدرالیست‌ها استعمار انگلیس را تقبیح کرده و با آن می‌جنگیدند. اگر استعماری در کار نبود، یا استعمار بد نبود،

آمریکائیان با چه می جنگیدند؟ با امر موهومی که ذهن ایرانیان، جهان سومی ها و چپ ها زاده بودند؟ جنگ های استقلال الجزائر و ویتنام، و دخالت آمریکا در ویتنام که منجر به کشته شدن میلیون ها انسان شد، موضوعاتی موهوم و زاده ذهن ایرانی ها، جهان سومی ها، و چپ ها بودند؟ سیزده کودتای آمریکا در کشورهای مختلف از سال های ۱۸۹۰ تا کنون، که توسط آقای استیون کینزر روز نامه نگار برجسته آمریکا، [شرح داده شده اند تخیلی هستند؟](#) حتی امثال آقای علمداری هم قادر نیستند از جنایات استعمار، امپریالیسم و جنگ تجاوزکارانه صریحاً دفاع کنند، و در نتیجه به جای آن به جعل تاریخ میپردازند.

به آقای علمداری پیشنهاد میشود تا در باره [اتحادیه ضد امپریالیسم](#) در آمریکا که در ۱۵ جون ۱۸۹۸، برای مبارزه با جنگ آمریکا با اسپانیا برای ضمیمه کردن فیلیپین به آمریکا توسط جرج بوتول تشکیل شده بود، مطالعه کنند. به ایشان توصیه میشود که برای اینکه خود را خیلی شرمند نکنند، مواضع ضد-امپریالیستی [ویلیام جینگز براین](#)، نامزد حزب دمکرات در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۱۹۰۰ را، که دلیل آن جنگ امپریالیستی آمریکا برای تصرف فیلیپین بود، را مطالعه کنند. بد نخواهد بود اگر ایشان قدری وقت صرف کنند و مواضع ضد امپریالیسم اقتصادی [آقای هنری والاس](#)، معاون پرزیدنت فرانکلین روزولت بین سال های ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵ را مطالعه کنند، موضعی که مورد حمایت اتحادیه کارگری بود، و سرمایه داران آمریکا را به وحشت انداخت، که مجبور شدند با یک نقشه و توطئه مفصل آقای والاس را از معاونت آقای روزولت کنار گذاشته، و به جای ایشان آقای هری ترومن را منصوب کنند. بسیاری از تاریخ دانان معتقد هستند که اگر اینکار نشده بود و آقای والاس جانشین پرزیدنت روزولت شده بود، تاریخ بعد از جنگ دوم جهانی به شکل دیگری می بود. به آقای علمداری قویاً توصیه میشود که نوشته آقای والاس، "[خطر فاشیسم آمریکا](#)،" را مطالعه کنند. آقای علمداری به خود زحمت داده و نگاهی به وبسایت ها و مطبوعات مترقی و ضد جنگ آمریکا و اروپا بیندازند تا برای خود ببینند که چند بار الفاظ "امپراطوری آمریکا" و "جنگ های امپریالیستی آمریکا" توسط آنها بکار برده میشود. اینها همه از همین آمریکا بودند و هستند و واقعی نیز میباشند، نه زاده ذهن ما ایرانی ها، جهان سومی ها، و چپ گرایان ..

آقای علمداری با جعل تاریخ ادعا می کند این مفاهیم زاده ذهن ما مردم جهان پیرامونی است. واقعا شگرف است. [امانوئل والرشتاین](#)، استاد برجسته آمریکایی، نظریه پرداز "نظام جهانی" است که شکل مدرن آن اقتصاد سرمایه داری مدرن متکی بر سلطه اقتصادی است. این نظام از مرکز و پیرامون تشکیل شده است. منطقه جغرافیایی مرکز غالب است و بقیه نظام را استثمار می کند. پیرامون از مناطقی تشکیل شده که مواد خام را برای مرکز فراهم می آورد و به شدت مورد استثمار آن است.

نکته اول این است که مفاهیمی چون "نظام جهانی"، "مرکز" و "پیرامون" زاده ذهن مردم جهان پیرامونی نیست، ساخته جامعه شناس آمریکایی متولد نیویورک و تحصیل کرده دانشگاه کلمبیا است. نکته دوم این است که آقای علمداری از مفهوم "جهان پیرامونی" والرشتاین استفاده می کند ولی معنای آن را نمی داند. قبول این نظریه، به معنای باطل بودن کل نظرات آقای علمداری است.

آقای علمداری حتی به آموزگاران سابق خود هم رحم نمیکند. ایشان در مقاله ای ادعا کردند که بیژن جزنی، انقلابی برجسته دهه ۱۳۴۰ که [ناجوانمردانه توسط ساواک و رژیم محمد رضا شاه](#) در تپه های اوین در ۱۳۵۴ به قتل رسید، از به اصطلاح اصلاحات ارضی شاه حمایت میکرد. این یک جعل تاریخ بسیار شگفت انگیز است که دکتر داریوش وثوقی در [مقاله خود بدان پاسخ داده است](#)، و بنا بر این لزومی به پاسخ در اینجا ندارد.

آقای علمداری در بسیاری از موارد دیگر هم به جعل تاریخ پرداخته است. در روز ۱۸ اوت سال ۲۰۱۰ [آقای ری تکیه](#)، که عضو شورای روابط خارجی هستند، در [مقاله ای در روز نامه واشنگتن پست](#) به جعل

تاریخ در مورد کودتای سازمان سیا در ایران در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پرداختند. ایشان ادعا کردند که کودتا کار آخوندها بوده و نقش سیا ناچیز. در مورد آقای تکیه چنین کاری شگفت آور نیست، چون ایشان ثابت کرده‌اند که فرصت طلبی بیش نیستند. ادعای ایشان در حالی بود که سیا در ماه اوت سال ۲۰۱۳ اسناد عملیات خود در کودتا را منتشر کرد، و همچنین هم خانم مدلین آلبرایت وزیر خارجه وقت آمریکا در مارس سال ۲۰۰۰ و هم پریزیدنت اوباما در سخنرانی خود در قاهره در جون سال ۲۰۰۹ از اینکه آمریکا نقش اصلی را در کودتای ۱۳۳۲ داشت ابراز تأسف کردند. در سال ۱۹۹۷ سیا ادعا کرده بود که تمام اسناد عملیات ۱۳۳۲ نابود شده است، ولی بس از سخنرانی خانم آلبرایت قدری از اسناد ناگهان منتشر شدند.

کمتر از دو هفته بعد از مقاله آقای تکیه، آقای علمداری در یک برنامه در تلویزیون اندیشه ادعای آقای تکیه را تکرار کرده، و بدان افزودند. آقای تکیه با انتشار دوباره همان مقاله در ماه جون ۲۰۱۳ در مجله ویکی استاندارد، ارگان نئوکان ها، به جعل تاریخ ایران همچنان ادامه داده‌اند، کما اینکه آقای علمداری نیز همان کار را میکنند و جعل تاریخ ایران را ادامه میدهند، که آخرین بار آن در برنامه تلویزیونی پرگار بود. مدتی کوتاه بعد از ادعای اولیه جناب علمداری، نگارنده در همان برنامه پاسخ ایشان را با مدارک بسیاری داد، کما اینکه دیگران هم داده‌اند؛ اینجا، اینجا، اینجا و اینجا را ببینید.

امثال آقای علمداری نگارنده را به یاد برخی از هم دانشکده‌های خود در دانشکده فنی دانشگاه تهران در دهه ۱۹۷۰ می‌اندازند. در آن زمان برخی از فعالان سیاسی دانشکده که مذهبی بودند، عقاید مذهبی خود را کنار گذاشته و به کمونیسم و مارکسیسم روی می‌آوردند، که اینکار بخصوص بعد از کودتای درون سازمان مجاهدین در ۱۹۷۵ قدری متداول شده بود. این نو مارکسیست‌ها برای آنکه ایمان خود به مکتب جدید را ثابت کنند، از انهاییکه همیشه مارکسیست بودند بسیار شدیدتر ضد اسلام و مسلمانان بودند. به نظر می‌رسد که آقای علمداری هم که از گذشته استالینیستی خود پشیمان هستند، برای اثبات ارادت خود به غرب از هیچگونه جعل تاریخی ابائی ندارند و تنها هدف ایشان آب تطهیر بر آمریکا و غرب ریختن است. البته این وجه مشترک تمامی نئوکان‌ها می‌باشد. بیشتر نئوکان‌های اولیه قبلا ترسکیست بودند، و بعد به "مکتب" جدید روی آوردند.

در حالیکه آقای علمداری مشغول جعل تاریخ برای ریختن آب تطهیر بر آمریکا است، گزارش مهمی در روز نامه نیو یورک تایمز نظر نگارنده را جلب کرد. در یک مقاله قبلی نگارنده گفته شد که آمریکا و اسرائیل همیشه بدنبال تجزیه سودان بودند، و سر انجام با جدا شدن سودان جنوبی از شمال به هدف خود رسیدند. بعضی از هموطنان به این عقیده بنده انتقاد کردند. در ۴ ژانویه ۲۰۱۴ روز نامه نیو یورک تایمز در صفحه اول خود چنین نوشت: "سودان جنوبی یک مخلوق آمریکا است که از سودان با یک رفراندوم که توسط آمریکا رهبری و هدایت شده بود جدا شد. ساختار شکننده آن با میلیاردها دلار کمک آمریکا تغذیه شد. ولی یک جنگ سیاه و خشونت بار این دستاورد بزرگ آمریکا را تهدید می‌کند،" که مقصود جنگی است که چندی پیش در سودان جنوبی به راه افتاد. نگارنده تصور نمیکند که این احتیاج به توضیح بیشتری داشته باشد.

## جعل تاریخ حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱

نمونه‌ای دیگر از جعل تاریخ کار آقای محسن سازگارا است. ایشان سال‌ها پیش به آمریکا آمدند و مستقیماً به انستیتو واشنگتن برای سیاست خاور نزدیک (وینپ) رفتند. این انستیتو در واقع بازوی تحقیقاتی اپیک، یعنی مهمترین سازمان لابی برای اسرائیل در آمریکا است. شهرت عمده این انستیتو ضد ایران بودن

است، که در آن ضد ایرانیان مشهوری از قبیل پتربیک کلاسن حضور دارند. آقای کلاسن همان شخصی هستند که در سال ۲۰۱۲ پیشنهاد کردند که یک "حادثه" عمد در خلیج فارس بوجود آید، مثلاً یک زیر دریایی سپاه پاسداران غرق شود تا سپاه واکنش نشان داده و بهانه لازم را برای حمله نظامی به ایران در اختیار آمریکا قرار دهد، که نگارنده در یک مقاله از این پیشنهاد بشدت انتقاد کرد. نظیر اینکار در سال ۱۹۶۴ در مورد خلیج تنکن در ویتنام اتفاق افتاد، که البته بعدها آشکار شد که حادثه خلیج تنکن اصلاً وجود خارجی نداشت و فقط برای گرفتن اجازه از کنگره آمریکا برای حمله در سطح وسیع به ویتنام ساخته و پرداخته شده بود.

بعد از وینپ، آقای سازگارا مدتی رفت و آمدهای بسیار زیادی با آمریکن انترپرایز اینستیتوت داشتند و با آقای مایکل روبین روابط نزدیک داشت. روبین، که در آن انستیتو کار می‌کند، یکی از سرسخت‌ترین هواداران اسرائیل در آمریکا است که نقش مهمی در تحریک مردم برای پشتیبانی از هجوم به عراق داشت، و بعد از اشغال عراق مدتی مشاور پنتاگون در امور عراق بود. روبین همیشه حامی تحریم‌های کمر شکن و حتی حمله به ایران بوده است. اینجا را نگاه کنید و ببینید که چگونه جاشوا موروشیک، نوکانی که فریاد کشید "ایران را بمباران کنید" چگونه در مورد آقای سازگارا صحبت کرد.

بعد از آن آقای سازگارا مدتی هم در انستیتو ریاست جمهوری آقای بوش، بعد اتمام دوران ریاست جمهوری او، بسر بردند. ایشان بسیار طرفدار آقای بوش هم بود. آقای ریس ارلیک، روزنامه نگار مترقی با آقای سازگارا مصاحبه‌ای برای کتاب خود، صحبت با تروریست‌ها: نظرات رهبران خاور میانه در مورد سیاست، خشونت، و امپراتوری، داشت. آقای سازگارا به آقای ارلیک گفت:

"در سخنرانی‌های خود جورج بوش از آزادی و تلاش برای دموکراسی در ایران دفاع کرد. بعنوان یک ایرانی، من موافق مواضع او بودم. نه تنها او، بلکه مواضع مشابه هر دولت."

البته ۱۱ سال بعد از هجوم غیر قانونی به عراق و ۱۲ سال بعد از هجوم به افغانستان نتایج حمایت آقای بوش از "دموکراسی" که مورد تحسین آقای سازگارا کاملاً آشکار شده‌اند: ویرانی، صدها هزار کشته، ده‌ها هزار کودک یتیم، میلیون‌ها آواره، و یک خاور میانه کاملاً بی ثبات.

بعد از حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر بازار شکایت از گروه‌ها و کشورهای مسلمان در آمریکا بسیار داغ شد. وکلای آمریکایی هم که بدنبال ثروت‌های باد آورده بودند، اینگونه شکایت‌ها را تشویق می‌کردند. یکی از آنها شکایت مضحک چند نفر از ایران و دریافت ۱۰۰ میلیارد دلار خسارت بود - اشتباه تاییبی نیست، صد میلیارد دلار - چراکه به عقیده آنها ایران مسئول حمله ۱۱ سپتامبر بود. بعد از سال‌ها پرونده به دادگاه رفت، و البته ایران مطابق سیاست خود در دادگاه حضور نداشت. آقای سازگارا خود مدعی است که به عنوان "متخصص ایران" برای شهادت به دادگاه دعوت شدند، و ایشان در باره نقش سپاه پاسداران در جنایت 11 سپتامبر "شهادت" دادند. ایشان پس از شهادت، قهرمانانه در تلویزیون آمریکا ظاهر شد و به شرح داستان جعلی خود پرداخت. ایشان چنین گفت:

"موضوع حساسی هست و اینستکه گروهی از وکلای بسیار فعال که چند سال پیش کمپانی‌های سیگار سازی را محکوم کردند در دادگاه‌های آمریکا به میلیارد‌ها دلار که به ۳۰ ایالت آمریکا در ۲۰ سال بپردازند، این گروه وکلا از سال ۲۰۰۲ میلادی وکیل ۶ نفر از خانواده‌های قربانیان ۱۱ سپتامبر شدند، تحقیقات کردند و اخیراً تحقیقاتشان بعد از ۷ سال به اتمام رسیده، پرونده‌ای را در نزد قاضی جورج دلیو دانیل، یکی از قاضی‌های دادگاه‌های فدرال آمریکا در نیو یورک، ارائه کردند، قاضی به اصطلاح استماع

مقدماتی پرونده را کرده و اجازه داده که پرونده باز شود، مدارک را کافی تشخیص داده، و به موجب این پرونده، چیزی که من را واقعا گیج کرده آقای چالنگی، این است که رژیم ایران و مشخصاً سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از نیمه‌های دهه ۹۰ با گروه القاعده ارتباط داشته و بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر هم ارتباط داشته، من البته یک متخصص ایران محسوب میشم که طبیعتاً بعنوان یک متخصص قاضی میخواد از من سوال بکنه، ولی واقعا بیگم مدارکی که هست من اصلاً تصور نمی‌کردم، شخصاً خودم را می‌گم، که سپاه با القاعده نه فقط تاسیسات، تجهیزات، پول، و امکانات برابر این مدارک عرضه کرده، بلکه همکاری‌های گسترده ای داشته. من البته قضاوت الان نمی‌شود کرد، باید طبیعتاً قوه قضائیه در آمریکا مستقل است، و قاضی از دو هفته سه هفته بعد که رسماً دادگاه را شروع کنه، نهایتاً حکم خواهد داد و قضاوت خواهد کرد، ولی چیزی که عجیبه آقای چالنگی، اینه که در گزارش کمیسیون مجلس آمریکا که بعد از این حادثه تشکیل شده و بشکل یک جلد کتاب در آمده، منتشر شده عمومی، در صفحه ۲۴۰-۲۴۱ این کتاب اسم از یک کشور ثالث میاد، ولی اسم اون کشور ذکر نمیشه، که هشت نفر از ۱۲ نفر عاملین ۱۱ سپتامبر به اون کشور سفر کردند، ارتباطاتی داشتند و ذکر نمیشه. اگر این حکم قاضی بر اساس این اسناد این باشه که اون کشور ثالث ایران، آنوقت باید بپذیریم که جنجال بزرگی در آمریکا هم بپا خواهد افتاد برای اینکه دولت آقای بوش هم زیر سوال خواهد رفت، چرا که احتمالاً در اون مقطع دستگاه امنیتی آمریکا هم می‌دانستند که نوعی سپاه درگیره، و حکومت و رژیم ایران، ولی بدلیل اینکه احتمالاً نمیخواستند درگیر بشوند با ایران و یا حمله‌ای بکنند، ذکر اسم نکردند. به هر حال قضاوت را الان شخصاً نمیتونم بکنم، ولی یک چیزی را می‌تونم بگم، واقعا سپاه به نظر من در کمال بیخردی، بی مسئولیتی، انگار که اون مملکت هیچ صاحبی بجز سپاه نداره، تبدیل به یک هیولایی شده که بدون احساس مسئولیت ملت و کشور را به مخاطره می‌اندازه و دست به کارهای خطرناکی زده و همین الان هم داره میزنه که انصافاً جای انگشت حیرت به دندان گزیدن و تاسف و چی می‌تونم بگم، هر نوع به هر حال دلواپسی را دار."

وقتی آقای چالنگی از آقای سازگارا سوال کردند که آیا پرونده دستکم در سطح رسانه‌های نیو یورک مطرح شده، آقای سازگارا پاسخ دادند:

"نه هنوز، من اجازه گرفتم از وکلا و صاحبین پرونده که مطرح بکنم، برای اینکه فکر می‌کردم که ملت ایران از همه اولی هستند به اینکه بشنوند، شاید اولین بار دارم مطرح می‌کنم، اتفاقاً من کلاسه را گرفتم، مطمئناً پرونده وقتی در دادگاه وقتی مطرح بشه، اتفاقاً من شماره کلاسه پرونده را هم گرفته ام، 02CB00305 شماره پرونده ای است که باز خواهد شد، وقتی مطرح بشه طبیعتاً تبدیل به یکی از اولین خبرهای سرویس‌های خبری همه دنیا خواهد شد. تاریخ دقیق اش هنوز معلوم نیست ولی قرار است بین دو تا سه هفته آینده فکر می‌کنم که قاضی آماده می‌شود که پرونده را باز بکند و طرفین را صدا بکند."

متجاوز از چهار سال از جعل تاریخ آقای سازگارا در مصاحبه ایشان با تلویزیون آمریکا در سپتامبر ۲۰۰۹ گذشته است. نه مطبوعات آمریکا به آن پرداختند، و نه کسی آن شهادت را جدی گرفت. جعل تاریخ آقای سازگارا برای مردم ایران واقعا خطرناک بود. ایشان به تلویزیون آمریکا می‌گوید:

"چیزی که من را واقعا گیج کرده آقای چالنگی، این است که رژیم ایران و مشخصاً سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از نیمه‌های دهه ۹۰ با گروه القاعده ارتباط داشته و بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر هم ارتباط داشته."

آیا آقای سازگارا نمی‌داند که ایشان باید اسنادی برای اثبات این "واقعیت گیج کننده" که سپاه "نه فقط تاسیسات، تجهیزات، پول، و امکانات" به القاعده داده، "بلکه همکاری‌های گسترده ای با القاعده داشته"،

به افکار عمومی ارائه کند؟ این "واقعیت گیج کننده" نقش سپاه در جنایت تروریستی 11 سپتامبر، همانند همان "واقعیت گیج کننده" استفاده نظامی ایران از انرژی هسته ای بود که آنچنان به مرحله تعیین کننده ای رسیده بود که صلح و ثبات جهانی را تهدید می کرد، یعنی همان ادعای بیانیه با امضای ۱۸۴ نفر که آقای سازگارا امضا کردند که می توانست بهانه لازم را برای حمله نظامی به ایران فراهم کند.

در واقع این نقش عربستان سعودی در حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر است که مورد توجه قرار گرفته است. در هفته های اخیر با حملات شدید القاعده در عراق و تسخیر شهر فلوجا در ۶۵ کیلومتری غرب بغداد توسط تروریست ها، منافع ایران و آمریکا به هم نزدیک شده است. هر دو کشور، که دشمن مشترک آنها القاعده است، در حال کمک به دولت عراق هستند تا تروریست هارا شکست دهد.

آیا اگر فردی از آقای سازگارا سوال کند که چرا تاریخ را این گونه آگاهانه تحریف کردند، طرفدار جمهوری اسلامی است؟

### حذف خشونت بدون قرانت صحیح تاریخ ممکن نیست

چرا یادآوری خشونت اپوزیسیون مهم است؟ نگارنده یک صلح جو و ضد جنگ است و معتقد است که تنها راه مشروع برپایی یک نظام سیاسی دمکراتیک در ایران مبارزه مسالمت آمیز در داخل ایران توسط مردم است. لازمه اینکار حذف خشونت بعنوان وسیله ای برای رسیدن به هدف است. لازمه حذف خشونت انتقاد از آن و محکوم کردن استفاده از آن توسط هم حاکمیت، هم اپوزیسیون و هم دولت های خارجی تحت عناوین به اصطلاح دخالت بشردوستانه است، و لازمه اینکار اجتناب از دوباره نویسی جعلی تاریخ و قرانت آن همانطور که اتفاق افتاده می باشد. اگر این اصل مورد قبول واقع شود، یادآوری دقیق و بدون اغراق خشونت اپوزیسیون دیگر حمایت از حاکمیت دیکتاتور نخواهد بود. خشونت طلبان ایرانی خود را پشت مفهوم دخالت بشردوستانه پنهان می کنند، در حالی که جنگ طلبند، چرا که خود نظریه پردازان دخالت بشردوستانه نام آن را "جنگ عادلانه" گذاشته اند. خشونت طلبان ایرانی از جنگ لیبی و سوریه تحت همین عناوین دفاع کردند و برخی از افراد و گروه های نیز رسماً خواستار پیاده کردن مدل لیبی در ایران شدند که در مقاله های قبلی به طور مشروح اسناد آنها ارائه شدند.

نمی توان، مانند برخی از طرفداران تحریم و همسویی با قدرت های جهانی، خشونت حاکمیت را محکوم کرد، ولی به خشونت اپوزیسیون لعاب مشروعیت و مردمی داد. اصولاً اگر قرار بر این باشد که تکلیف مردم با حاکمیت از طریق خشن روشن شود، حاکمیت بدون تردید پیروز میدان خواهد بود. منتها یادآوری خشونت اپوزیسیون به مذاق برخی خوش نمی آید. بعنوان مثال، زمانیکه نگارنده دو مقاله در مورد رابطه برخی از گروه های کرد ایرانی با دول خارجی، آنها با ده ها مرجع و منبع معتبر منتشر کرد، آن دسته کوچک مخالفین چون پاسخی برای بحث های مطرح شده نداشتند، فقط به فحاشی و اتهام زدن به نگارنده پرداختند. کار به جایی رسید که یکی از آنها حتی اعتبار یکی از مهمترین روزنامه نگاران محقق جهان، یعنی آقای سیمور هرش، را مورد سوال قرار داد. یا این جناب فحاش اصلاً نمیدانند که آقای هرش کیست، و یا اصولاً برای ایشان پاسخگویی مستدل ممکن نیست. فحاشی، آنها با عجله در کمتر از ۲۴ ساعت پس از انتشار مقاله دوم، تنها کاری بود که از ایشان بر می آمد. کسی که سال ها در غرب زندگی کرده و سیمون هرش را نمی شناسد، بهتر است به جای فحاشی، سکوت کند.

نکته مهم، هدف آن بخش از اپوزیسیون که تمامی مخالفین را "دگر اندیش" دانسته، و با جعل تاریخ از خشونت های گروه های مسلح و تروریستی چشم پوشی میکنند، میباشد. این جماعت بدنبال مطرح کردن و

مورد قبول عام قرار دادن این موضوع هستند که چون اپوزیسیون کاملاً "سفید" و "دگر اندیش" و "پاک" و "درستکار" و گسترش دهنده "روشنگری" است و حاکمیت سیاه مطلق، و چون زور اپوزیسیون به حاکمیت نمی‌چربد، چاره‌ای نیست بجز براندازی رژیم از طریق حمله نظامی از خارج. در نتیجه، نمی‌توان جعل تاریخ این جماعت را قبول کرد، ولی نتیجه آنرا مورد پذیرش قرار نداد. در اینکه رژیم ولایت فقیه یک دیکتاتوری مذهبی است که هزاران مخالف را قتل عام کرده، و در اینکه اختناق سیاسی و اجتماعی در ایران وجود دارد، شکی نیست. ولی از نظر امثال نگارنده این حقایق تاریخی دلیلی برای چشم پوشی بر خشونت اپوزیسیون در دهه ۱۳۶۰ نیست.

## تلاش برای خاموشی مخالفین

فحاشی و حمله به امثال نگارنده که حاضر نیستند در مورد این موضوع و موضوعات مهم دیگر سکوت کنند به یک دلیل و فقط یک دلیل صورت می‌گیرد، و آن تلاش برای خاموش کردن اینگونه صداها است، که البته تلاشی عبث است. اگر آیت‌الله علی خامنه‌ای و دستگاه عریض و طویل اطلاعاتی و امنیتی ایشان، به علاوه قوه قضائیه تحت کنترل ایشان، نتوانسته اند صدای مردم را در داخل ایران خاموش کنند، این جماعت چگونه میتوانند صدای مخالفین خود را با فحاشی و اتهام زدن، آنهم در خارج از ایران، خاموش کنند؟

به نظر می‌رسد که هر کسی با هر نظری و سابقه‌ای اگر مخالف مواضع فحاشیون باشد، القابی از نظیر ایدئولوژیک، متفکر مکانیکی، "گوبلز"، "همدست حسین شریعتمداری"، "آمریکا-ستیز، غرب-ستیز، و اسرائیل-ستیز دریافت می‌کند، بدون آنکه تعاریف این کلمات مشخص شده باشند. حتی اگر به وجود چنین افرادی معتقد باشیم، به هر حال عده‌ای هم هستند که منتقد آمریکا، غرب، و اسرائیل هستند ولی قصد ستیزه گری با آنها را ندارند، ظاهراً مخالف مواضع این گروه بودن همان و بر چسب را دریافت کردن همان. به همین دلیل نگارنده تصمیم گرفت به نقد عقاید این گروه بپردازد.

بعنوان مثال، حاصل کوشش نگارنده در این حیطة بصورت [یک مقاله سه قسمتی](#) در نقد مواضع آقای علی افشاری و تجویز "همسویی" یا فشار دولت های خارجی علیه ایران توسط ایشان، یکی از پرنویس ترین چهره‌های افراد این طیف از اپوزیسیون در آمریکا منتشر شد. آقای افشاری خود [پاسخی غیر مستقیم](#) در سرمقاله سایت خودنویس، که مدتهاست به همراه آقای مجید محمدی به پای ثابت آن تبدیل شده و در آنجا حضور چشمگیری دارند، منتشر کردند که حاوی دو نکته اصلی بود. ایشان اینگونه انتقاد هارا تلاش برای ایجاد تک صدائی در اپوزیسیون خارج از کشور ارزیابی کردند، و در عین حال اشتباه در تحلیل را قسمتی از آزادی بیان دانستند. هر چند که نگارنده با قسمت دوم موافق است، ولی باید دید چه کسی بدنبال ایجاد تک صدائی است. البته باید فرق قائل شد میان خطا کردن و دروغ های بزرگ گفتن و اغراق کردن که کشور را به خطر می اندازد و پیرامونش در همین مقاله توضیح داده ام.

اگر نگاهی به وبسایت‌های ایرانی بیندازیم خواهیم دید که، بعنوان مثال، هر یک از آقایان افشاری و محمدی دستکم هفته‌ای چندین مقاله در وبسایت های خودنویس، رادیو زمانه، رادیو فردا، روزآنالین، چراغ آزادی و... منتشر میکنند. هیچ گروه سیاسی به اندازه این آقایان تلاش نمیکند که وبسایت‌های ایرانی را با مقالات خود اشباح کند، ولی آقایان به محض اینکه از مواضع آنها انتقاد میشود، آنهم کاملاً مستند و بر مبنای مقالات خود آنها، فریاد اتهام برای ایجاد تک صدائی براه می‌اندازند.

اتفاقا این آقایان هستند که با طرح اتهاماتی چون آمریکاستیز و اسرائیل ستیز نامیدن منتقدان خود می کوشند تا مانع انتشار نظرات آنان توسط رسانه ها شوند. همه وبسایت ها و رادیو ها و تلویزیون های فارسی زبان در اختیار آقایان است تا هر چه که مایلند منتشر کنند، ولی اگر کوچکترین انتقادی به آنها شود، بر آشفته میشوند، و فحاشی و در عین حال مظلوم نمایی میکنند. آیا "بی بی سی"، "رادیو فردا"، "صدای آمریکا"، "رادیو زمانه و رسانه های اسرائیل که نظرات این طیف اپوزیسیون را منتشر می کنند حاضرند نظراتی مبنی بر ضرورت حمله نظامی به بریتانیا، آمریکا و اسرائیل منتشر کنند؟ آیا حاضرند مقاله هایی درباره ضرورت تجزیه انگلیس و آمریکا و اسرائیل منتشر کنند؟ آیا یک اسرائیلی می تواند از ضرورت حمله نظامی بشردوستانه به اسرائیل، بخاطر ارتکاب جنایاتی که توسط شورای حقوق بشر سازمان ملل و شورای امنیت همان سازمان بعنوان "جنایات جنگی" شناخته شده، دفاع کند؟ حتی یک اسرائیلی چنین سخنانی بر زبان رانده است؟ اگر چنین کند، دولت اسرائیل با او چه خواهد کرد؟

زمانیکه نگارنده مقاله خود در نقد آرای آقای محمد رضا نیکفر را برای انتشار در وبسایتی که مدیریت آن با ایشان است فرستاد، نه تنها مقاله منتشر نشد، بلکه سر دبیر رادیو زمانه حتی تصدیق نکرد که مقاله دریافت شده، و یا به نگارنده اطلاع نداد که وبسایت حاضر نیست مقاله را منتشر کند، ولی همان وبسایت نوشته آقای افشاری را که در آن به منتقدان آقای نیکفر اتهام بی اساسی زده بود را منتشر کرد. آقای دکتر محمد برقی نیز نقدشان بر نظرات آقای نیکفر را برای رادیو زمانه ارسال کرد، اما رادیو زمانه حاضر به انتشار آن نشد. چه کسی بدنبال ایجاد تک صدائی است؟

## مخدوش کردن مرزها

مرز بندی ها میان همه ایرانیان بجای اینکه بین حامیان دموکراسی در برابر دیکتاتوری باشد، به خاطر مقالات و فعالیت های آقایان به مرز بندی بین طرفداران جنگ، تجزیه طلبان، طرفداران تحریم های فلج کننده و توجیه کنندگان دریافت پول توسط اپوزیسیون از دولت های خارجی از یک سو، و صلح طلبان، ایران دوستان مدافع تمامیت ارضی ایران، مخالفان تحریم های فلج کننده و رد هرگونه وابستگی اپوزیسیون جمهوری اسلامی به دولت های خارجی تبدیل شده است. نمی توان جنگ طلبان و تجزیه طلبان را با مدافعان ایران دموکراتیک در یک جبهه گرد آورد. گروه اول، به نام سرنگونی جمهوری اسلامی، نابودی ایران را تعقیب می کند. اما گروه دوم، خواهان ایرانی قدرتمند است که دموکراتیک باشد، احترام به حقوق بشر را رعایت کند و راه دموکراسی و حقوق بشر را هم در "همسویی" با دشمنان ایران و حمایت از به اصطلاح دخالت بشردوستانه و تحریم های اقتصادی و "منطقه پرواز ممنوع" نمی بیند.

## یکی کردن ایران با حاکمیت

در کشاکش بین جمهوری اسلامی و غرب بر سر برنامه هسته ای، و یا هر موضوع مهم دیگری، یک طرف سوم هم وجود دارد، و آن مردم ایران و خود ایران هستند. این درست است که بدلیل نظام کنونی در ایران مردم قادر نیستند که در مورد اینگونه مسائل مهم ابراز نظر کنند. ولی آیا آن ایرانیانی که در خارج از ایران زندگی میکنند و در مورد مسائل مهم بین کشور و غرب دانش کافی دارند، باید سکوت کنند، چرا که اگر بنویسند و بگویند، از جمهوری اسلامی دفاع کرده اند؟ اینگونه ادعاها کاملاً بی اساس است.

ولی برخی تنفر خود از حاکمیت را، که میتواند کاملاً قابل قبول و توجیه شده باشد، به تنفر خود از همه منافع و مصالح ملی ایران تبدیل کرده اند. اجازه دهید یادآوری شود که مصالح و منافع ملی هر کشور، بر طبق تعریف، آنهایی هستند که مستقل از نوع نظام سیاسی حاکم بر آن کشور هستند. بعنوان مثال، دفاع از

حقوق به رسمیت شخته شده کشور در چهار چوب قرار دادهای بین‌المللی دفاع از مصالح ملی ایران است. ولی این اصل ساده برای گروهی کوچک ولی پر سرو صدا قابل قبول نیست.

برنامه هسته‌ای ایران را در نظر بگیرید. چه این برنامه اقتصادی باشد و یا نباشد، ایران در چهار چوب قرار داد منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای، ان‌پی‌تی، دارای حقوق بسیاری است. جمهوری اسلامی هم قصد برپایی مخفی برنامه غنی سازی اورانیوم را نداشت و در دهه ۱۹۸۰ از آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای برای اینکار تقاضای کمک کرده بود. دولت آقای محمد خاتمی و دیپلمات‌های ارشد آن، یعنی آقایان حسن روحانی و محمد جواد ظریف، هم آماده بودند که برنامه را بسیار محدود کرده و در حد یک برنامه تحقیقاتی نگاه دارند. ولی غرب حاضر نبود که کوچکترین حقوق ایران در مورد این موضوع را به رسمیت بشناسد، که نگارنده آنرا [در یک مقاله مفصل](#) توضیح داد. حال اگر، بعنوان مثال، نگارنده از این حقوق دفاع کند، از حقوق ایران دفاع کرده است، یا از رژیم ولایت فقیه؟ فرض کنیم که در این مورد سکوت کنیم، و یا اصولاً حق را به غرب بدهیم. در آن صورت چه چیزی تضمین می‌کند که حقوق قانونی دیگر کشور ما هم در چهار چوب قرار دادهای بین‌المللی پایمال نشود؟ در جنگل بی قانون روابط بین‌المللی که آمریکا و متحدان آن برای همه برپا کرده‌اند، اگر کشوری در سطح ایران از حقوق قانونی خود چشم پوشی کرد، باز پس گرفتن آنها غیر ممکن خواهد بود.

از طرف دیگر زمانی که آمریکا و انگلیس به شدت مشغول تبلیغات دروغین برای توجیه هجوم خود به عراق بودند، یکی از مهمترین حربه‌های تبلیغاتی آنان "غیر قانونی" بودن برنامه خیالی هسته‌ای رژیم صدام حسین بود، که کاملاً دروغ بود. در واقع همین دروغ انگیزه‌ای برای نگارنده شد که در مورد حقوق قانونی هسته‌ای ایران به نوشتن مقاله بپردازد، صرف نظر از اینکه نگارنده معتقد است که تولید انرژی در ایران از طریق هسته‌ای کاملاً اقتصادی است. نگارنده ایمان دارد که اگر تلاش امثال او و بسیاری دیگر از کارشناسان این موضوع در مورد روشنگری در باره حقوق قانونی هسته‌ای ایران نبود، احتمال حمله دولت آقای جرج بوش به ایران بسیار بیشتر می‌بود.

خوشبختانه [برآورد ملی اطلاعاتی آمریکا در نوامبر ۲۰۰۷](#) صحت نوشته‌های امثال نگارنده را ثابت کرد، که آنطور که آقای بوش در [کتاب خاطرات خود](#) نوشته‌اند ایشان را بخشم آورد، چرا که "دست من [آقای بوش] را برای دیپلماسی و عملیات نظامی بست. من چطور می‌توانستم برای مردم حمله نظامی را توجیه کنم، در حالیکه سازمان‌های اطلاعاتی خود ما گفته‌اند که ایران برنامه هسته‌ای نظامی ندارد؟" آیا کوشش برای جلوگیری از حمله نظامی به ایران با روشنگری در مورد برنامه هسته‌ای ایران و حقوق کشور در چهار چوب قرار دادهای بین‌المللی دفاع از مصالح و امنیت ملی ایران است، و یا دفاع از رژیم ولایت فقیه؟

البته در سال‌های بعد آن بخش از اپوزیسیون که خواهان تک صدائی است دائماً می‌نوشت که ایران در حال استفاده نظامی از برنامه هسته‌ای خود میباشد. [یک بیانیه که توسط آقای افشاری تهیه شده](#) بود ادعا کرد که ایران در حال استفاده نظامی از انرژی هسته‌ای است، و این استفاده به مرحله تعیین کننده ای رسیده است که صلح و ثبات جهانی را تهدید می‌کند. ۱۸۴ نفر آن بیانیه را امضا کردند. به دروغ به روزنامه وال استریت ژورنال گفته شد که متن بیانیه را چهره‌های برجسته اصلاح طلب داخل کشور دیده‌اند و آن را تأیید کرده‌اند.

آیا افشای این دروغ ها و جعلیات ، طرفداری از جمهوری اسلامی است یا نجات مردم ایران از تجاوز نظامی ای که به نابودی ایران منتهی می شود؟ اگر حمله نظامی به ایران صورت گرفته بود، ایران حداقل مانند عراق کنونی می شد. پس برخی از مواقع ما با جعل تاریخی مواجه هستیم که به نابودی یک کشور منتهی می شود.

## مراجع معتبر در برابر مراجع "محکمه پسند" فحاشیون

در دو مقاله قبلی راجع به ارتباط بعضی از گروه‌های کرد ایرانی با رژیم صدام حسین، آمریکا، و اسرائیل مفصلاً بحث شد. [در مقاله اول](#) از مرحوم غنی بلوریان، یکی از مهمترین رهبران کرد ایران که ۲۵ سال دبیر گل حزب دمکرات کردستان بودند، و همینطور آقای عبدالله حسن زاده، یکی دیگر از رهبران همان حزب که در سال ۲۰۰۶ از حزب جدا شد، مفصلاً نقل قول شد. یکی دو نفر از هموطن کرد انتقاد کردند که چرا، بعنوان مثال، از مرحوم دکتر عبدالرحمان قاسملو نقل قول نشد. بنا بر این در [مقاله دوم](#)، مصاحبه خود دکتر قاسملو با روز نامه فرانسوی لوموند، و گزارش سفارت آمریکا در بغداد در سال ۱۹۸۸ در باره ملاقات مرحوم قاسملو با صدام حسین و سفرای خارجی در بغداد گزارش شد. بعلاوه، از دهها مرجع و منبع معتبر در مورد ارتباط برخی از گروه‌های کرد با دول خارجی نقل قول شد. در پایان هم بیانیه‌های خود حزب دمکرات در مورد برقراری "فضای پرواز ممنوع" بر فراز کردستان و استفاده از روش پیمان ناتو در لیبی برای کردستان ایران یادآوری شد.

هیچ یک از این منابع از نظر یکی دو نفر فحاش کافی و "محکمه پسند" نبودند، چراکه محکمه این آقایان کاملاً شبیه دادگاه‌های فرمایشی جمهوری اسلامی است که نتیجه آن جلو جلو تعیین شده است. یکی از این فحاشیون حتی به آقای سیمور هرش، یکی از برجسته‌ترین و معتبرترین روزنامه نگاران جهان هم حمله کرده بود، چرا که آقای هرش راجع به ارتباطات گروه‌های کرد با آمریکا چندین مقاله منتشر کرده است. اگر قرار باشد به هر روز نامه نگاری که بر خلاف میل ما می‌نویسد حمله کنیم، که باید فاتحه روزنامه نگاری را خواند، چرا که تحت چنین شرایطی روز نامه نگاری معنی ندارد. همان فحاش به آقای ریچارد سیلورستین بعنوان یک "ضد اسرائیلی" حمله کرده بود. [آقای سیلورستین خود کلیمی](#) و از حامیان اسرائیل است، منتها ایشان یک صلح دوست واقعی بوده و با سیاست‌های جنگ طلبانه آقای بنیامین نتانیاهو و جناح افراطی اسرائیل مخالف است. اگر قرار باشد همه اینها زیر سوال قرار بگیرند، بقول معروف سنگ روی سنگ بند نخواهد آمد.

محض یادآوری: [آقای هرش، که متولد سال ۱۹۳۷ میباشند](#)، برنده جاززه پولیتزر، دو جاززه ملی مجلات، پنج بار برنده جاززه جرج پولک در روز نامه نگاری، و همچنین برنده جاززه جرج ارول در سال ۲۰۰۴ هستند. ایشان کسی بودند که کشتار مخفی "[می لای](#)" در ویتنام در سال ۱۹۶۹ بدست ارتش آمریکا را فاش کردند. ایشان همچنین [شکنجه و کشتن مردم عراق در زندان ابو غریب](#) در عراق در سال ۲۰۰۴ را فاش کردند. ایشان ۱۰ کتاب تالیف کرده‌اند. برخی از ایشان انتقاد کرده‌اند که چرا منابع خود را نام نمی‌برند. دلیل آن، از نظر نگارنده، روشن است. اگر کسی با اسم چنین اطلاعاتی را در اختیار آقای هرش قرار دهد، شغل و حرفه خود را که از دست خواهد داد که هیچ، به زندان هم ممکن است برود. در ملاقات طولانی که نگارنده در پاییز ۲۰۰۸ در شهر سانتا مونیکا با ایشان داشت، وقتی از ایشان پرسیدم که اطلاعات خود راجع برنامه‌های آقای بوش در مورد ایران را از کجا بدست می‌آورد، ایشان پاسخ دادند، "محمد، من صدای آنهایی در پنتاگون و سازمان‌های اطلاعاتی هستم که مخالف جنگ با ایران هستند." آقای فحاش

چنین شخصیتی را زیر سوال میبرند، فقط برای اینکه گزارش‌های آقای هرش به مذاق ایشان خوش نیامده است.

## تلاش ۴۰۰ میلیون دلاری دولت آقای بوش برای کمک به تجزیه طلبان ایرانی و فحاشیون

مقاله قبلی حاوی بحث مختصری بود در مورد اختصاص ۴۰۰ میلیون دلار توسط دولت آقای بوش برای کمک به گروه‌های تجزیه طلب ایران. این قسمت مقاله آن بحث را قدری گسترش میدهد، چرا که این موضوع خود یکی از بهترین نمونه‌های اسناد و مراجع معتبر در برابر اسناد مورد پسند فحاشیون می‌باشد.

در ۲۵ فوریه سال ۲۰۰۷ ویلیام لوتر و کالین فریمن از [روز نامه تلگراف لندن گزارش دادند](#) که دولت آقای بوش از گروه‌های قومی در ایران برای ایجاد بی ثباتی و افزایش فشار بر جمهوری اسلامی استفاده می‌کند. این روز نامه گزارش داد که سازمان سیا با گروه‌های مسلح قومی در نوارهای مرزی ایران کار می‌کند. بر طبق این گزارش، این گروه‌ها عبارت بودند از آذری‌ها، کرد‌ها، عرب اهوازی و بلوچ‌ها، که بودجه برای اهداف تجزیه طلبی آنها را سیا تامین می‌کند.

در بیست و دوم ماه مه ۲۰۰۷ برایان راس و ریچارد اسپوسیتو از بخش خبر تلویزیون ا.بی.سی. در آمریکا، که یکی از چهار شبکه بزرگ سراسری تلویزیون در آمریکا میباشد، [گزارش دادند که آقای جرج بوش](#) دستوری مخفیانه برای سازمان سیا صادر کرده است که بر طبق آن سازمان عملیاتی مخفی در ایران را رهبری می‌کند که هدف آن ایجاد بی ثباتی در ایران با هدف نهایی تغییر رژیم می‌باشد.

در ۲ مه ۲۰۰۸، آقای اندرو کبرن، روزنامه نگار چپ گرای معتبر بریتانیا که در واشنگتن کار می‌کند [گزارش داد که دولت آقای بوش](#) مشغول یک عملیات مخفی "بی سابقه" بر ضد رژیم ایران است، که حتی شامل ترور مقامات بالای رژیم هم میشود. بر طبق گزارش ایشان گروه هائیکه از کمک‌های آمریکا استفاده میکردند عبارت بودند از مجاهدین، گروه‌های کرد، جند الله، و اعراب اهوازی. خوانندگان گرامی میتوانند [کتاب بسیار خوب آقای کبرن](#) در باره آقای دانالد رامسفلد، وزیر دفاع سابق آمریکا در دوران آقای بوش، و نقش ایشان در خلق خاور میانه کنونی را مطالعه کنند تا بهتر با آقای کبرن آشنا شوند.

در سی ام ماه جون ۲۰۰۸ جی وریک از [روزنامه واشنگتن پست گزارش داد](#) که دولت آقای بوش ۴۰۰ میلیون دلار برای کمک به گروه هائیکه مخالف حکومت روحانیون در ایران هستند اختصاص داده است. این روز نامه به مقاله آقای هرش که یک هفته بعد منتشر شد نیز اشاره کرد.

در ۷ جولای ۲۰۰۸ آقای هرش [گزارش‌های قبلی را تائید کرده](#)، و گزارش داد که بودجه عملیات سازمان سیا ۴۰۰ میلیون دلار است.

آقای دیوید کریست در صفحه ۴۹۶ [کتاب بسیار مهم خود در باره تاریخ سرّی جنگ سی ساله آمریکا با ایران](#) که در سال ۲۰۱۲ منتشر شد، گزارش دادند که دولت آقای بوش برنامه هایی را که در بالا به آن اشاره شد در سال ۲۰۰۵ آغاز کرد، و در سال اول ۱۰ میلیون دلار به آن اختصاص داد. بودجه عملیات در سال ۲۰۰۶ به ۷۵ میلیون دلار افزایش یافت، و این کار تا پایان دولت آقای بوش ادامه یافت، و بنا بر این دولت آقای بوش دستکم ۲۳۵ میلیون دلار به آن عملیات اختصاص داده بود. نکته مهم درباره آقای کریست این است که ایشان تاریخ نگار دولت آمریکا و سرهنگ ذخیره تفنگداران دریایی آمریکا هستند که

در دو جنگ آمریکا با عراق در سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۹۰ و ۲۰۰۳ به بعد، و همچنین در هجوم به افغانستان شرکت داشتند. ایشان در حال حاضر [در انستیتو واشنگتن برای سیاست خاور نزدیک](#) کار میکنند.

آقای جرج بوش در فصل سیزدهم کتاب خاطرات خود به صراحت از "کمک مالی" که دولت ایشان به اپوزیسیون ایران داده بود سخن گفته است. ادعای نگارنده این نیست که همه پول گرفته اند، ولی در مورد برخی قضیه کاملاً روشن است. نئوکان ایرانی آقای اکبر عطری و همسرش [با کمال افتخار اعلام میکنند](#) که موسسه توانا را با بودجه وزارت خارجه آمریکا تأسیس کرده اند. [هیأت علمی این موسسه](#) چه کسانی هستند؟ آقایان محمد رضا نیکفر، محمدی، سازگار، مهدی جامی، مهدی خلجی، نیما راشدان، احمد رافت، و... آقای سازگار بنیاد تاریخ معاصر ایران را در دانشگاه بیبل راه اندازی کردند. بودجه آن از کجا تأمین شد؟

آیا تمامی این گزارش‌ها توسط معتبرترین منابع، که به طرز بی سابقه‌ای با یکدیگر توافق کامل نیز داشتند دروغ بودند؟ آیا بحث راجع به آنها کمک به رژیم در تهران است؟ اگر هست، چرا؟ آیا خود جمهوری اسلامی در مورد این گزارش‌ها آگاهی نداشت؟ آیا اگر امثال نگارنده این گزارش‌ها را برای روشنگری در اختیار مردم قرار دهند، در واقع سر کوب رژیم را توجیه کرده‌اند، سر کوب هائیکه سال‌ها پیش از انتشار مقاله نگارنده اتفاق افتاده بود؟ فحاشیون خشمگین هستند که چرا اینگونه گزارش‌های معتبر در اختیار مردم قرار می‌گیرد، چرا که تمامی "تز"های آنان واژگون میشوند.

## کلام پایانی

جعل تاریخ دهه اول انقلاب نمی‌گذارد که به فرایند خشونت پایان داد. البته جعل تاریخ موضوع جدیدی نیست، ولی جعل تاریخی که توسط بخشی از اپوزیسیون صورت می‌گیرد میتواند منجر به حمله نظامی به کشور و ویرانی‌های توصیف ناپذیر شود. اینان که ظاهراً برای سرنوشت جمهوری اسلامی آماده هستند هر هزینه‌ای را به مردم و کشور تحمیل کنند، برای رسیدن به هدف، دروغ‌های بزرگی را میسازند، چون هیچ راه دیگری برای رسیدن به قدرت نمی‌شناسند و از هیچ گونه پایگاه اجتماعی در داخل ایران برخوردار نیستند. راه اینان باید از راه اپوزیسیون واقعی جدا باشد.

راه دیگر برای حرکت به سوی یک حکومت دموکراتیک از طریق تلاش در داخل کشور، یعنی راه برگزیده اصلاح‌طلبان پیشرو و جنبش سبز است که نگارنده بعنوان یک شهروند کوچک از ملت بزرگ ایران از آن حمایت می‌کند. این همان راهی است که آقایان موسوی، کروبی، خاتمی، عبدالله نوری، ملی-مذهبی‌ها، و بسیاری دیگر حمایت و تعقیب میکنند.

در ۱۶ دی ۱۳۹۲ زندانی شجاع سیاسی [آقای مصطفی تاجزاده از زندان اوین](#) خطاب به دانشجویان چنین نوشت:

"راه صحیح مقابله با ترفندهای اشخاص و تریبون‌های نفرت پراکن اقتدارگراها بویژه صدا و سیما سپاهی به نظر من شعار دادن علیه رهبر نیست بلکه دفاع قاطع دانشگاهیان از حقوق اساسی ملت به ویژه آزادی مطبوعات، احزاب، جمعاعات، تشکل‌های مدنی و انتخابات و نیز افشای مبنای و مواضع ضد حقوق بشری طرفداران اسلام پادگانی از یک طرف و حمایت هرچه گسترده‌تر قشرهای مختلف به ویژه دانشجویان از آقایان موسوی، کروبی، هاشمی و خاتمی و پشتیبانی قاطع از دولت از طرف دیگر است... به باور من در شرایطی که در تحریم بی سابقه نفتی و بانکی به سر می‌بریم و دولت امریکا با سوء استفاده

از ندانم کاری احمدی نژاد و حامیانش بیش از یکصد میلیارد دلار از درآمدهای ما را به گروگان گرفته است و میهن و مردم با مشکلات عدیده اقتصادی مواجهند و در شرایطی که بسیاری از کشورهای منطقه به علت تمامت خواهی رهبران و دولت مردان شان و نیز مخالفان انحصارطلبشان در آتش خشم و خشونت فرقه ای و سیاسی و عقیدتی می سوزند، ما حق نداریم تجربیات گذشته را نادیده بگیریم".

آقای دکتر عبدالکریم سروش هم اخیراً [چنین نوشت](#):

"جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای دکتر حسن روحانی

گرچه دوریم به یاد تو قدح می گیریم

بعد منزل نبود با حسن روحانی

از راه دور و از زاویه غربت به شما درود می فرستم و کامیابی تان در تدابیر نیکو و اقدامات نافع از خداوند قدیر خواستارم... من به منزله یک شهروند ایرانی که دلی در گرو حریت و معنویت و عزت و استقلال کشور دارد و طعم جفای جفاکاران را بسیار چشیده است، از شما می طلبم که در استخلاص این استاد محترم و نظایر وی که صرفاً به جرم اظهار عقاید دینی و سیاسی ستم می کشند و پناهی ندارند (علی الخصوص آن ثلاثة محصوره: خانم رهنورد و آقایان موسوی و کروی) بکوشید و بر حسنات خود بیفزایید و بخواهید تا به حرمت تمام آزاد شوند و خسارات مادی و معنویشان جبران شود. چراغ آزادی را که چراغ ایزدی است، فروزان دارید... به دانشگاهیان و نویسندگان و آزادیخواهان این کشور که از جفای روزگار خسته اند و دل به حمایت دولت شما بسته اند، نیز نشان دهید که با اندیشه و رزان مهر می ورزید و با دانش ستیزان می ستیزید... شما خود طعم بازداشت و لذت آزادی را چشیده اید. بیگناهان را ازین لذت محروم مدارید."

خوانندگان گرامی خود میتوانند مثنی آقایان تاج زاده و دکتر سروش در رابطه با دولت آقای روحانی را با مثنی اپوزیسیون همسوی مانند علی افشاری، محسن سازگارا، اکبر عطری، و... مقایسه کرده و تصمیم بگیرند که کدامیک مثنی میهن دوستانه، صلح جویانه، و به نفع منافع و مصالح ملی ایران میباشد.

دکتر محمد سهیمی، [استاد دانشگاه کالیفرنیا ی جنوبی](#) و سر دبیر وبسایت [اخبار ایران و گزارش های خاور میانه](#)، تحلیلگر مسائل ایران می باشد که مقاله های او در ۱۵ سال گذشته در بسیاری از نشریات و وبسایت های انگلیسی منتشر شده اند.